

سپاست روز

نیاید کسی از واکنش جهان به تهدیدهای دونالد ترامپ شگفت‌زده شود.

آیا سرانجام شاهد آن هستیم که کشورهای که زمانی دوست و متحد آمریکا بودند، شروع به ایجاد موازنه در برابر آمریکای باغی کرده‌اند؟ اگر چنین تغییری واقعاً رخ دهد، به معنای یک دگرگونی بنیادین در نظام بین‌الملل خواهد بود. و اگر این اتفاق رخ دهد، مسئولیت آن به‌طور کامل بر عهده کوه‌ببینی راهبردی دولت ترامپ و تیمایلت غارتگرانه رئیس‌جمهوری است که هرچه بیشتر بی‌ثبات و غیرقابل پیش‌بینی می‌شود. در حدود یک قرن گذشته، صعود آمریکا به جایگاه برتر جهانی تا حدی استثنایی بر نظریه کلاسیک توازن قوا بود؛ چرا که موقعیت مسلط این کشور باعث‌نشد دیگر دولت‌ها به‌طور گسترده برای مهار واشنگتن با یکدیگر متحد شوند. هرچند ایالات متحده در دوران جنگ سرد با یک ائتلاف متقابل به رهبری اتحاد جماهیر شوروی روبه‌رو بود، اما بیشتر قدرت‌های بزرگ و متوسط جهان، آمریکا را متحدی ارزشمند می‌دانستند، حتی اگر گاه با برخی سیاست‌های آن اختلاف نظر داشتند. اما همان‌طور که مارک کارنی، نخست‌وزیر کانادا، در نشست مجمع جهانی اقتصاد در داووس سوئیس گفت آن جهان دیگر وجود ندارد. او تصریح کرد: «در جهانی که رقابت قدرت‌های بزرگ در آن جریان دارد، کشورهایی که در میانه قرار گرفته‌اند یک انتخاب دارند: یا برای جلب نظر قدرت‌ها با یکدیگر رقابت کنند، یا با هم متحد شوند و مسیر سومی با تأثیرگذاری واقعی بسازند.»

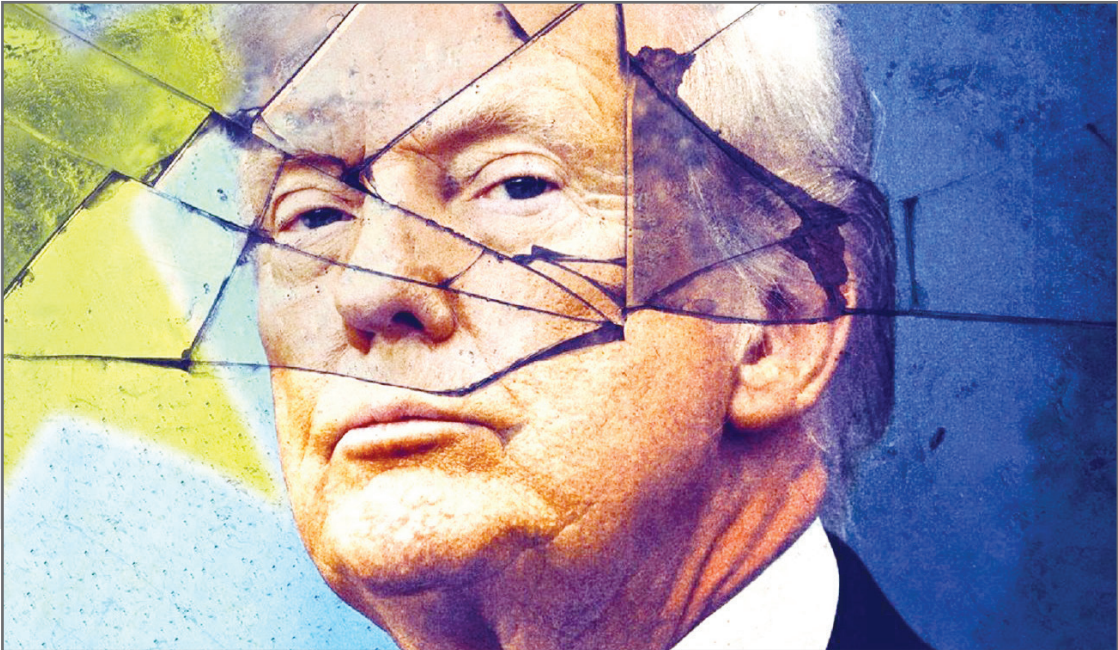
به گزارش اکوایران، ترامپ با «هیئت صلح» خود نظم جهانی را بر اساس منافع آمریکا بازتعریف می‌کند، اروپا بین مقاومت و از دست دادن آبرو و جهان بین واقعیت و معاملات صریح او، در میانه یک گسست تاریخی ایستاده است. اجازه دهید بابت اشاره به برخی از کارهای خودم پوزش بخواهم، اما از زمانی که بیش از ۴۰ سال پیش رساله دکتری‌ام (و نخستین کتابم) را نوشتم، همواره درباره منشأ ائتلاف‌ها و دلایل موازنه‌سازی دولت‌ها فکر کرده و نوشته‌ام. استدلال من این بوده که دولت‌ها در درجه نخست در واکنش به «تهدیدها» ائتلاف تشکیل می‌دهند، نه صرفاً در واکنش به قدرت. قدرت البته یکی از عناصر تهدید است؛ به این معنا که، در شرایط برابر، دولت‌های قدرتمند خطرناک‌تر از دولت‌های ضعیف هستند، اما جغرافیا و نیت‌های ادراک‌شده نیز اهمیت دارند. دولت‌های نزدیک از نظر جغرافیایی معمولاً نگران‌کننده‌تر از دولت‌های دوردست‌اند و دولت‌هایی که جاهطلبی‌های تجدیدنظرنظرلبانه شدیدی دارند، به‌ویژه آن‌هایی که به دنبال تصرف سرزمین دیگران یا کنترل حکومت‌ها در خارج از مرزهای خود هستند، تهدیدی جدی‌تر به شمار می‌روند.

نظریه توازن تهدید

اگرچه دولت‌های ضعیف یا منزوی گاهی می‌کوشند با پیوستن به قدرت تهدیدکننده هم‌سویی خود را حفظ کنند، اما واکنش رایج‌تر، ایجاد موازنه در برابر قدرت تهدیدکننده است؛ ترجیحاً در همکاری با دیگران. این چارچوب که من آن را «نظریه توازن تهدید» نامیدم از جمله توضیح می‌دهد که چرا نظام ائتلافی آمریکا در دوران جنگ سرد به‌مراتب بزرگ‌تر و قدرتمندتر از پیمان ورشو و شبکه متحدان غیرمتعهد شوروی بود. ایالات‌متحده از نظر قدرت کلی برتری داشت، اما شوروی در مجاورت بسیاری از قدرت‌های متوسط در اروپا و آسیا قرار داشت، ارتشی بزرگ و متناسب با فتوحات سرزمینی داشت و رهبرانش

چرا متحدان واشنگتن در حال فاصله گرفتن از آمریکا هستند؟

بازگشت منطق توازن قوا



آشکارا به گسترش کمونیسم متعهد بودند. در مقابل، آمریکا با دو اقیانوس عظیم از اروپا و آسیا جدا شده بود و هیچ‌گونه جاهطلبی سرزمینی در آن مناطق نداشت. نظریه توازن تهدید همچنین می‌تواند همراستایی‌های نامتقارن مانند ائتلافی را توضیح دهد که در سال ۱۹۹۱ عراق را از کویت بیرون راند. در آن ماجرا، مجموعه‌ای از کشورها تلاش کردند با ترکیبی از تملق، تبعیت نامدین،

و توان نظامی آن‌ها به‌مراتب فراتر از عراق بود به این دلیل کنار هم قرار گرفتند که اقدامات بغداد را تهدیدی جدی علیه ثبات منطقه‌ای می‌دانستند. این نظریه همچنین به درک پدیده ظاهراً متناقض «لحظه تک‌قطبی» کمک می‌کند؛ دوره‌ای که آمریکا در اوج قدرت قرار داشت، اما تلاش‌های آشکار برای ایجاد موازنه علیه آن، به چند دولت ضعیف و یاغی محدود بود. متحدان دوران جنگ سرد آمریکا به دلایلی چون: (۱) اینرسی نهادی «اگر ناتو خراب نیست، چرا درستش کنیم؟»، (۲) تمایل به پوشش ریسک در برابر عدم قطعیت، (۳) سودمنند بودن، و (۴) این‌که بدترین نگاه‌های رفتاری واشنگتن متوجه آن‌ها نبود، همچنان در کنار آمریکا باقی ماندند.

یک اتحاد و تردیدی آن

رهبران اروپایی بارها درباره قضاوت‌های نادرست آمریکا تردید داشتند و به‌درستی نگران بودند که خطاهایی مانند حمله ۲۰۰۳ به عراق پیامدهای منفی برای آن‌ها داشته باشد اما واکنش آن‌ها به «موازنه نرم» محدود شد و تلاشی برای بازآرایی راهبردی یا کسب استقلال واقعی نکردند. این امر تا حدی ممکن شد، زیرا آمریکا هنوز با متحدانش

با خویشن‌داری رفتار می‌کرد، جاهطلبی سرزمینی علیه آن‌ها نداشت و عموماً می‌کوشید به‌طور سازنده با دولت‌هایشان همکاری کند. در مقابل، کشورهای مانند روسیه، چین، کره شمالی و ایران تلاش‌های فعال‌تری برای موازنه قدرت آمریکا انجام دادند، زیرا دلایل بیشتری برای نگرانی از تهدیدهای بالقوه واشنگتن داشتند. آن دوران سیری شده است؛ اکنون در زمانه‌ای دیگر قرار داریم. از آغاز دوره دوم ریاست‌جمهوری، دونالد ترامپ تقریباً تمام هشدارهایی را که نظریه توازن تهدید مطرح می‌کند نادیده گرفته و نتیجه آن نیز به‌طور قابل پیش‌بینی منفی بوده است. او به‌صراحت و بارها از اهداف توسعه‌طلبانه نسبت به کانادا، گرینلند/دانمارک و پاناما سخن گفته



درک. کاهش وابستگی به آمریکا و حرکت به سوی موازنه‌سازی در برابر آن هزینه‌بر است و گرد آوردن تعداد کافی از کشورها برای ایجاد وزنه‌ای مؤثر با مشکلات کلاسیک اقدام جمعی روبه‌روست. از این رو قابل فهم است که افرادی چون کی‌یر استارمر، نخست‌وزیر بریتانیا، مارک رونه، دبیرکل ناتو، و لی جه‌میونگ، رئیس‌جمهور کره جنوبی، تلاش کردند با ترکیبی از تملق، تبعیت نامدین، هدیه دادن و امتیازدهی‌های جزئی، منافع اصلی شراکت با واشنگتن را حفظ کنند.

شاید این تلاش ارزش امتحان کردن را داشت، اما اکنون روشن شده که این قمار شکست خورده است. سخنان و اقدامات خود ترامپ نشان داده که این رویکرد تا چه اندازه ساده‌لوحانه است: نمی‌توان با شکارچی‌ای کنار آمد که باور دارد همه توافق‌های پیشین در هر زمان قابل بازنگری‌اند و هر امتیازی را دعوتی برای مطالبه بیشتر تلقی می‌کند. بنابراین، همان‌گونه که نظریه توازن تهدید پیش‌بینی می‌کند، اکنون شاهد فاصله گرفتن دوستان سابق، کاهش وابستگی آن‌ها به آمریکایی غیرقابل اعتماد و بالقوه خصمانه، و شکل‌گیری ترتیبات جدید میان خودشان و حتی با برخی دشمنان آمریکا هستیم. وقتی نخست‌وزیر کانادا کشوری که سال‌ها بهترین همسایه ممکن برای آمریکا بوده به پکن سفر می‌کند و «ارکان یک مشارکت راهبردی جدید» سخن می‌گوید، می‌توان فهمید که صفحات تکنوتیکی سیاست جهانی در حال جابه‌جایی‌اند.

تسلیم شدن یک شکست است!

رهبران اروپایی نیز پس از ده‌ها تردید و نرمی بیش از حد، به نظر می‌رسد دوباره اندکی قدرت یافته‌اند؛ زیرا عملاً گزینه دیگری برایشان باقی نمانده است. اد لوس، ستون‌نویس فایننشال تایمز، این وضعیت را به‌روشنی چنین خلاصه می‌کند: «ایستادگی در برابر ترامپ هیچ تضمینی برای موفقیت ندارد؛ اما تسلیم شدن، قطعاً به شکست می‌انجامد». آیا برای جلوگیری از فرسایش بیشتر شبکه کنفیزیر شراکت‌های جهانی آمریکا و ساختن ترتیباتی جدید و متناسب با جهان در حال ظهور، هنوز نرسیده است؟ شاید نه اما تنها در صورتی که دولت ترامپ از الگوی غارتگرانه خود دست بکشد و نشان دهد که آمریکا حاضر است برای منافع جمعی، و نه صرفاً برای سود یک‌جانبه، با دیگران همکاری کند. به نظر شما احتمال وقوع چنین تغییری چقدر است؟

سخن نخست

آینده جنگ ایران و آمریکا و سناریوهای پیش‌رو

ادامه از صفحه یک

نقطه آغاز تحلیل، این است که آمریکا در برابر ایران با یک معادله کلاسیک پیروزی سریع روبه‌رو نیست. گزارش واشنگتن‌پست به نقل از مقام‌های نظامی آمریکا نشان می‌دهد حتی در سطح فنی نیز عملیات علیه ایران با محدودیت ذخایر مهمات، فرسایش سامانه‌های دفاعی و نبود تضمین حمایت متحدان همراه است؛ و اگر هدف صرفاً «فشار» نباشد و به سمت «تغییر رفتار اساسی» یا «تغییر حاکمیت» برود، ابعاد عملیات می‌تواند به صدها یا حتی هزاران هدف برسد. این یعنی واشنگتن میان دو هزینه گیر کرده: حمله محدود ممکن است بازدارندگی تولید نکند، و حمله گسترده هم می‌تواند به جنگ منطقه‌ای و فرسایشی تبدیل شود.

از طرف دیگر، ایران هم در موقعیتی قرار دارد که پاسخ‌اش احتمالاً «نمادین و محدود» نخواهد بود. در گزارش‌های مختلف آمده است که تهران برای پاسخ به هرگونه حمله مستقیم، گزینه‌هایی مانند هدف‌گیری پایگاه‌های آمریکا در منطقه، فشار بر کشتیرانی در خلیج فارس و تنگه هرمز، و افزایش هزینه برای متحدان آمریکا را در محاسبات خود دارد. منطق این رویکرد روشن است: ایران تلاش می‌کند هر حمله محدود را از همان ابتدا به مسئله‌ای پرهزینه و نامطمئن برای طرف مقابل تبدیل کند تا واشنگتن از تکرار یا گسترش حمله منصرف شود.

بر این اساس، سناریوها را می‌توان در چهار دسته اصلی خلاصه کرد:

۱) سناریوی بازدارندگی بدون جنگ مستقیم

در این حالت، آمریکا با استقرار نظامی و تهدید به حمله، بیشتر دنبال امتیازگیری سیاسی و دیپلماتیک است تا آغاز جنگ. این همان چیزی است که در برخی تحلیل‌ها «دیپلماسی توافق از موضع قدرت» نامیده می‌شود. در این سناریو، حضور نظامی آمریکا نقش اهرم فشار دارد و هدف نهایی، کشاندن ایران به مذاکرات سخت‌تر یا محدودسازی برنامه هسته‌ای و منطقه‌ای است. اگر تهران این فشار را مدیریت کند و واشنگتن هم به این جمع‌بندی برسد که هزینه حمله از فایده آن بیشتر است، احتمال جنگ مستقیم کاهش می‌یابد. این سناریو در کوتاه‌مدت همچنان محتمل است، چون برای هر دو طرف کم‌هزینه‌تر از جنگ است.

۲) سناریوی حمله محدود و چرخه پاسخ

این سناریو خطرناک‌ترین حالت «جنگ کوتاه» است. آمریکا ممکن است به اهداف محدود نظامی، زیرساختی یا نمادین حمله کند تا هم پیام قدرت بدهد و هم از ورود به جنگ تمام عیار پرهیز کند. اما مشکل اینجاست که ایران احتمالاً چنین حمله‌ای را («محدود» تلقی نخواهد کرد؛ در نتیجه پاسخ متقابل، به‌ویژه علیه پایگاه‌های آمریکا یا منافع متحدانش، می‌تواند چرخه‌ای از تلافی و ضدتلافی ایجاد کند. گزارش‌های مختلف همین‌را برجسته می‌کنند: حمله محدود، لزوماً در محدوده محدود نمی‌ماند.

۳) سناریوی جنگ فرسایشی منطقه‌ای

اگر حمله مستقیم رخ دهد و به درگیری‌های دریایی، موشکی و نیابتی در منطقه گسترش یابد،م، وارد سناریوی فرسایشی می‌شویم.در این حالت، آمریکا شاید نتواند به‌سرعت «پیروزی» را تعریف کند؛ بلکه باید برای هفته‌ها یا ماه‌ها هزینه حضور نظامی، دفاع از پایگاه‌ها، حفاظت از خطوط کشتیرانی و مهار واکنش متحان ایران را بپردازد. همین‌جا است که جنگ از یک عملیات تنبیهی به بحران منطقه‌ای تبدیل می‌شود. گزارش‌های اخیر درباره کمبود مهمات، فشار بر سامانه‌های پاتریوت و تاد، و نگرانی متحدان عربی، نشان می‌دهد این سناریو برای واشنگتن جذاب نیست، اما منتفی هم نیست.

۴) سناریوی توقف موقت و بازگشت به مذاکره

شاید محتمل‌ترین سناریوی میان‌مدت این باشد که هر دو طرف، پس از یک دوره تهدید و فشار، به سمت یک توافق محدود یا آتش‌بس نانوشته بروند. در چنین وضعی، نه صلح پایدار حاصل می‌شود و نه جنگ تمام‌عیار؛ بلکه یک «تعادل ناپایدار» شکل می‌گیرد. آمریکا ممکن است بخواهد با چماق نظامی، ایران را به مذاکره بکشاند؛ ایران هم با نشان دادن توان پاسخ، بخواهد نشان دهد فشار نظامی نتیجه معکوس دارد. در این چارچوب، دیپلماسی حذف نمی‌شود؛ فقط زیر سایه تهدید نظامی ادامه پیدا می‌کند.

در جمع‌بندی، آینده جنگ ایران و آمریکا بیشتر از آنکه به یک انفجار ناگهانی شبیه باشد، به یک بازی خطرناک «آستانه‌ها» شبیه است: هر طرف می‌کوشد تا حدی پیش برود که دیگری عقب‌نشینی کند، اما نه آن‌قدر که کنترل بحران از دست برود. از منظر عملیاتی، آمریکا هنوز امتیازاتی دارد، اما برای تبدیل این برتری به نتیجه سیاسی روشن، با محدودیت‌های جدی روبه‌روست. ایران نیز هرچند از نظر اقتصادی و زیرساختی آسیب‌پذیرتر است،اما با ابزارهای نامتقارن می‌تواند هزینه جنگ را برای آمریکا و متحدانش به‌شدت بالا ببرد. به همین دلیل، محتمل‌ترین آینده نه «جنگ قطعی» است و نه «صلح قطعی»، بلکه دوره‌ای از فشار، تهدید، حملات محدود، و مذاکره‌های پرنوسان است؛ یعنی همان منطقه خاکستری‌ای که سیاست بین‌الملل، گاهی در آن بیشتر شبیه لبه تیغ است تا میز مذاکره.

اخبار

سپاه:

حمله به سفارت آمریکا در ریاض ارتباطی

به ما ندارد



سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در اطلاعیه ای با تاکید بر اینکه کشورهای منطقه نسبت به فتنه انگیزی جریان آمریکایی _ صهیونیستی هشیار باشند اعلام کرد:حمله به سفارت آمریکا در ریاض ارتباطی به نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ندارد.

به گزارش ایرنا از پایگاه اطلاع رسانی سپاه، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در اطلاعیه شماره ۵۴ عملیات وعده صادق ۴ خود اعلام کرد: در خبری به نقل از نشریه وال استریت ژورنال اعلام شد که سفارت آمریکا در ریاض مورد حمله قرار گرفته است. بدین وسیله ضمن محکوم کردن این حرکت اعلام می داریم که این اتفاق به هیچ عنوان به نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران ارتباطی نداشته و باتوجه به راهبرد دشمن صهیونیستی در منطقه این اقدام قطعاً از جانب صهیونیستها انجام شده است.

سپاه در اطلاعیه خود یادآور شد: بانک اهداف نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران از قبل به صورت شفاف بیان شده است و هشدارهای لازم جهت فتنه انگیزی های رژیم صهیونیستی در منطقه به کشورهای همسایه و مسلمان داده شده است.

سپاه در بیانیه خود تاکید کرده است: کشورهای منطقه غرب آسیا ضروری است نسبت به فتنه انگیزی جریان آمریکایی _ صهیونیستی برای بی ثبات سازی و نابودسازی منطقه هشیار شوند.